

وزن شعر : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

قافیه : رها ، مبتلا ، جفا

ردیف : کن

قالب : غزل

نوع غزل : عارفانه

سبک شعر : عراقی

موضوع غزل : در بیان مرگ

کلمات غزل :

۱. خراب : مست // شبگرد : آنکه شب ها تا دیر وقت در کوچه ها پرسه می زند ، مجازاً رند و بی باک
۲. سودا : جنون ، آرزو ، خواب و خیال // ببخشا : از مصدر بخشودن ؛ شفقت کردن ، رحم کردن ، درگذشتن
۳. سلامت : اشاره به ملامتیه دارد که آنان ملامت را ترک سلامت می گفتند .
۴. آسیا کن : آسیا بساز
۵. خیره کش : ظالم و بی باک و بی رحم // خارا : سنگ سخت // تدبیر خوبها کن : به فکر دیه باش ؛ در حدیث قدسی آمده است که : من طلبانی وجدنی ، و من وجدنی عرفنی ، و من عرفنی احبنی ، و من احبنی عشقنی ، و من عشقنی عشقته ، و من عشقته قتلته ، و من قتلته فعلی دیته ، و من علی دیته فانا دیته هر کس مرا طلب کند، می یابد و هر که مرا بیابد، می شناسد و هر که مرا بشناسد، دوست دارد و هر کسی مرا دوست بدارد، عاشقم می شود و هر که عاشقم بشود، عاشقمش می شوم و هر کس را که عاشقمش بشم، او را می کشم و هر کس را بکشم، دیه او به گردن من است و هر کس که به گردن من دیه دارد، من خودم دیه او هستم
۶. شاه خوبرویان : اشاره به ان الله جمیل و یحب الجمال ؛ حافظ پادشاه خوبان به کار می گیرد و می گوید : ای پادشاه خوبان داد از غم تنهایی ... // زرد روی عاشق : از نشانه های عاشق صورت زرد و رنگ پریده است // صبر : در لغت شکیبایی ، صبر ترک شکایت است از غیر خدا و رنجی که به بنده رسد ، و آن است که اگر بنده را بلایی برسد ، ننالد ، صبر کلید همه چیز ها است ؛ اصل همه شادی هاست ، // وفا : وعده به جا آوردن ، به سر بردن دوستی و عهد ؛ آن نشان حقیقت انسانیت و جوهر معنویت و روحانیت آدمی است .
۷. معنی بیت : دردی به جان دارم که به غیر از مردن درمان و چاره ای ندارد ، پس من چگونه بخواهم که مرا از مرگ برهان حال آنکه مرگ شفای درد من است .
۸. پیر : انسان کامل ؛ شیخ و مرشد روحانی ؛ کسی که عالم ، ناصح ، نیک خواه ، سخاوتمند ، خوش خوی ، حق گوی ، حق پذیر ، متقی ، متوکل ، راضی ، // کوی عشق : اضافه تشبیهی // عشق از عشقه می آید ، عشقه گیاهی است که کسی نمی داند از کجا ظاهر می شود ، کی رشد می کند و می بالد . این گیاه دل آزار در پای زیباترین و خوش بالاترین و پرثمرترین

درخت ظاهر می شود . آن وقت دیده می شود که درخت را کاملا به سلطه خود در آورده باشد و درخت را صفت خویش گرداند ؛ هر چند بکوشند تا از درخت آن را باز کنند ، نتوانند . بسیار رنج می برند ولی بر آن فائق نمی شوند . اگر یک ذره از آن بماند تمام درخت را فرومی پوشاند ، سرمای زمستان آن را خشک نتواند کرد . در گرماگرم گرمای تابستان دوباره پیدایش می شود ، دوباره بر سر درخت می نشیند و یا درخت را خشک می کند و از بن نابود کند ، یا داغ خود بر درخت نهد . عشق همین کار را با آدمی کند .

۹. اژدها : مرگ // زمرد : گونه ای از جواهر که سبز رنگ است ، مطابق عقیده قدما زمرد چشم اژدها را کور می کند . عشق هم چشم مرگ را کور می کند . //